

آغاز یهود ستیزی

فقط کشور انگلستان از برقراری دادگاه های انگیزیبیون در داخل مرزهای خود، سر باز زد. در آن روزگاران، انگلیسی‌های خون سرد و عاشق زندگی آرام، مجبور شده بودند که در پاسخ به ندای پادشاهان و خشنودی آنان، دو بار پشت سر هم تغییر مذهب بدهند. یک بار در زمان **هاتری هشتم** – همان پادشاهی که شش بار ازدواج کرد و به خاطر غیر شرعی قلمداد شدن یکی از ازدواج هایش با پاپ آن موقع چپ افتاد – و در نتیجه، انگلیسی‌ها را مجبور کرد که از کلیسای کاتولیک روی بر گردانده و به کلیسای انگلیکان^۱ روی آورند. اگر کسی در قبول مذهب جدید، تردیدی به خرج می‌داد، به شدت مجازات می‌شد. بار دیگر هم، در زمان سلطنت **ماری تیودور (Mary Tudor)**، دختر و جانشین همین پادشاه بود که پس از نشستن بر تخت پادشاهی، راه پدر خود را نرفت و با پاپ از در آشتی در آمد و بار دیگر آئین کاتولیک را در سرزمین انگلستان مذهب رسمی قرار داد. زمین‌هایی را هم که پدرش به زور از کلیسا گرفته بود، پس داد و نا گفته نماند که در طول پنج سال سلطنت خود بیش از سیصد نفر را اعدام کرد و بدینسان عنوان مریم خون آشام **(Bloody Mary)** را از آن خود ساخت.



ماری تیودور با **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانیا، که خود را از پاپ هم کاتولیک تر می پنداشت، بیمان زناشویی بست. این همان پادشاهی است که گفته بود: **«ترجیح می‌دهم همه ی سرزمین‌های خود را از دست بدهم ولی حتی بر نفر بی دین پادشاهی نکنم».**

هاتری هشتم - شش زن گرفت و مردم انگلستان را به خاطر اختلاف با پاپ، مجبور ساخت که تغییر مذهب بدهند.

ریشه های یهود ستیزی

به دنبال اشغال سرزمین قوم بنی اسرائیل به دست رومی‌ها، در سال ۶۲ پیش از میلاد، یهودیان مجبور به ترک سرزمین نیاکان خود شدند و در کشورهای پیرامون دریای مدیترانه آواره گردیدند. آن دسته از یهودیانی که به شبه جزیره ی ایبری (شبه جزیره‌ای که اسپانیا و پرتغال در آن دارد) آمدند، گروه هایی اجتماعی تشکیل دادند که در تمامی قرون

^۱ - منظور از کلیسای انگلیکان و یا «کلیسای انگلیسی»، سیستم مذهبی سنتی کشور انگلستان است.

وسطی در نهایت آرامش در کنار مسیحیان و مسلمانان زندگی می کردند. پادشاهان مسیحی هم عملاً خود را پادشاهان پیروان هر سه مذهب مسیحیت، اسلام و یهودیت می دانستند. پیش از ورود روحانیان به صحنه ی اداره ی مملکت، این پادشاهان، اجازه داده بودند که پیروان هر سه دین، کلمات روی سنگ قبر مرده های خود را به لاتین، عربی و یا عبری بنویسند و در انجام فرائض مذهبی خودشان آزادی عمل داشته باشند.

ولی پایه های این هم زیستی بر روی آتشفشان خطرناکی استوار بود که هر آن ممکن بود منفجر شود. اعتقاد به مقام خدایی مسیح و پذیرفته نشدن آن توسط یهودیان، می توانست بهانه ای برای تحریک احساسات مسیحیان علیه یهودیان باشد. نباید فراموش کرد که از همان آغاز مسیحیت همیشه نوعی احساسات یهود ستیزی در میان مسیحیان وجود داشته است،



فلیپ دوم: « ترجمی می دهم همه ی سر زمین های خود را از دست بدهم ولی حتی بر یک نفر بی دین پادشاهی نکنم. »

ولی هرگز به اندازه ای نبوده است که منجر به زد و خوردی میان یهودیان و مسیحیان شده باشد.

در آن روزگاران، یهودیان در جامعه ی مسیحی اسپانیایی، بخش کوچکی از شهروندان درجه دو به شمار می آمدند و مسیحیان خوب هم پا را از آن تحقیر لفظی آن ها فرا تر نمی گذاشتند.

در روزگار ما، وقتی که در کشورهای غربی، کف گیر به ته دیگ می خورد و یا جامعه به هر علتی دچار مشکلاتی می گردد، بلافاصله کاسه کوزه ها را بر سر مهاجران خارجی می شکنند. و وای به روزی که رنگ پوست این مهاجران، تیره هم باشد. ولی در قرن های گذشته هر گاه حساب کارها درست از آب در نمی آمد، مردم و حاکمان وقت، دیواری کوتاه تر از دیوار یهودی ها پیدا نمی کردند و در نتیجه نگاه همه ی نابسامانی های سیاسی و اقتصادی را به گردن یهودیان می انداختند و کاسه، کوزه ها را بر سر یهودیان - اعم از با گناه و یا بی گناه می شکنند.

گذشته از خطبه های یهودی ستیزانه ی روحانیان، بروز رویداد طبیعی دیگری هم مزید بر علت شد، به این ترتیب که در قرن چهاردهم، به ناگاه، قطعی و گرسنگی کم سابقه ای دامگیر اسپانیا شد و مملکت را به وضع فلاکت باری انداخت.

ادامه ی آن وضع در سال ۱۳۹۱ میلادی به مرحله ای انفجار آمیز و توفانی رسید. توفانی عمدی که دست های تحریک آمیز مرموزی در پشت آن نهان بود: دست روحانیان متعصب مسیحی متخصص در تبلیغات ضد یهود که در خطبه های خود به هنگام

برگزاری مراسم مذهبی با توهین و تحقیر یهودیان مردم را علیه آنان می‌شورانند. مدت زمان درازی نکشید که مردم عوام هم تحت تأثیر حرف‌های عوام‌فریبانه‌ی روحانیان، خود را برای خیزش علیه یهودی‌ها آماده کردند.

قرن‌ها از آن ایام گذشته است و به همین جهت دقیقاً نمی‌توان گفت که آیا مردم آن زمان به پاس دفاع از دین و ایمان خود به جان یهودیان افتادند و یا عوامل دیگری هم در کار بوده است؟! ولی تردیدی نیست که در بیشتر شهرهای بزرگ و کوچک اسپانیا مردم به محله‌های یهودی نشین ریخته‌اند و در عرض چند روز موجی از غارت و چپاول و قتل و تجاوز به راه افتاده است.^۱

تاریخ قوم یهود پر است از فاجعه‌های گوناگون که این قوم توانسته است آن‌ها را به راحتی و بدون دست‌شستن از آئین نیاکان و فرهنگ خود از سر بگذراند. ولی رویدادهای سال ۱۳۹۱ میلادی به گونه‌ی دیگری بود و تا حدی جامعه‌ی یهودی اسپانیا را غافلگیر کرد. در اثر رویداد‌های آن سال بسیاری از یهودیان به ناچار مجبور شدند که دین اجدادی خود را رها سازند و برای حفظ جان خود به مسیحیت ایمان بیاورند.

گرویدن این دسته از یهودیان به آئین مسیح، به این معنا بود که آن‌ها هم می‌بایست از یک طرف متن تورات (کتاب مقدس عهد عتیق) را بپذیرند و از طرفی دیگر از تعالیم انجیل به انضمام موعظه‌های پدران روحانی کلیسا، و فتواهای صادرشده از طرف پاپ و تصمیم‌های گرفته‌شده در شوراها، مختلف کلیسای پیروی نمایند. یهودیانی که دین نیاکان خود را رها کرده و به دین جدید گرویده بودند، حتم داشتند که به این وسیله از تعقیب و اذیت در امان خواهند بود؛ به شرط آنکه هم حرف زدن الاغ بلعام^۲ را باور کنند؛ و هم بپذیرند که خدایی که این جهان را آفریده است فرد واحدی است ولی در قالب سه تن (پدر، پسر و روح القدس). آن‌ها همین‌طور می‌بایست قبول می‌پذیرفتند که عیسی مسیح مرده زنده کرده است و هر بار که کشیشی جام شراب مقدس را موقع برگزاری مراسم مذهبی بلند می‌کند، از آسمان‌ها به زمین می‌آید و آن شراب به خون او و نان مقدس به گوشت او تبدیل شده و به حلقوم مؤمنان فرو می‌رود. این‌ها، حرف‌هایی نبود که به آسانی به مغز یهودیان بزرگسال فرو رود و با عقل و منطق آن‌ها جور در بیاید.

البته یهودیانی که در تغییر مذهب خود تردید به خرج می‌دادند، وقتی که می‌دیدند ریش و موی هم کیشان خود را به زور می‌کنند، چاره‌ای نمی‌دیدند جز اینکه آن‌ها هم ریش و موی خود را بتراشند و دست کم ظاهر خود را به شکل و شمایل دیگر افراد مسیحی جامعه در آورند.

واعظان مسیحی که زمینه را از هر نظریه دلخواه می‌دیدند به کنیسه (پرستشگاه) های یهودیان می‌رفتند آنان را در دسته‌های هزار نفره و در میان ترس و لرز غسل تعمید می‌دادند و به پیروان مسیح مُبَدَل می‌کردند.

تعداد این یهودیان تازه مسیحی شده به اندازه‌ای رسید که خود مسیحیان هم

^۱ - به عنوان مثال، مقاله‌ی «محاکمه‌ی لاگواردا» از رسول پدram دیده شود.

^۲ - به نوشته‌ی تورات، سِفر (کتاب) «اعداد» فصل بیست و دوم: «... و الاغ [بلعام] فرشته‌ی خداوند را با شمشیر برهنه ... دید. پس الاغ از راه به یک سو شده به مزرعه رفت و بلعام الاغ را زد... آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی؟».

نمی‌توانستند آن را باور کنند و از این رو همیشه به دیده ی بد گمانی به آن‌ها می‌نگریستند. آن‌ها نگران بودند که مبدا تغییر مذهب این یهودی‌ها تنها جنبه ی ظاهری داشته باشد. همان طوری که در صفحات بعد خواهید دید، بد گمانی مسیحیان زیاد هم بی‌خود و بی‌جهت نبوده است.

تغییر مذهب زورکی

یهودیان هم مانند مسلمانان گوشت خوک نمی‌خورند. آن دسته از یهودیان بزرگسال تازه مسیحی شده که از خوردن گوشت خوک خودداری می‌کردند، در توجیه علت خودداری خود در نخوردن گوشت خوک می‌گفتن که ذائقه ی آن‌ها به طمع این نوع گوشت عادت ندارد و هر بار که آن را می‌خورند حالشان به هم می‌خورد. در عوض عده ی دیگری هم بودند که به هر وسیله‌ای توسل می‌جستند تا خود را کاملاً هم رنگ جماعت مسیحی نشان دهند. آنان حتی در شهرهای جنوبی اسپانیا خوک نگاه می‌داشتند و آن را در ملاء عام می‌کشتند تا عموم مردم بدانند که نشانی از یهودیت در آن‌ها باقی نمانده است. ولی با همه ی این حرف‌ها، مسیحیان، هم چنان آن‌ها را «خوک کثیف» (marrano) خطاب می‌کردند. و این کلمه‌ای است که امروزه نیز در تحقیر یهودیان و توهین به آنان در زبان اسپانیایی به کار می‌رود.

با گذشت زمان، پاره‌ای از این یهودیان که از زنده در آتش سوختن جان سالم به در برده و مسیحی شده بودند، رفته رفته با گذشته ی خود قطع رابطه کردند و در جامعه ی مسیحی ذوب شدند. برخی هم در سال‌های بعد که آتش تعصب اندکی فرو کش کرد، زندگی دوگانه در پیش گرفتند: از یک سو به کلیسا می‌رفتند و با مسیحیان سرود می‌خواندند و از سوی دیگر آئین موسی را در خفا دین اصلی خود می‌شمردند و مراسم شنبه ی مقدس را برگزار می‌کردند.

به آن دسته از یهودیانی هم که مجبور به ترک اسپانیا شدند، در جای خود اشاره خواهد شد.

حالا و در روزگار ما، مسیحیان مؤمن ولی بی‌تعصب از خود می‌پرسند که آیا داشتن این انسان‌ها به رها کردن دین اجدادی خود، آن هم به زور و با تهدید به شکنجه و مصادره ی اموال کاری شرم آور نبود که به دست پدران روحانی انجام شد؟ و آیا این عمل لکه ی ننگی بر دامان قیای کنشیشان به شمار نمی‌آید؟ بعدها همان طوریکه در بخش‌های بعدی این کتاب خواهید دید، تاریخ به این پرسش پاسخ شایسته داده است.

در تاریخ ایران هم ما به نمونه‌های فراوانی از این گونه تغییر مذهب‌های زورکی بر می‌خوریم که پی آمدهای فاجعه باری به دنبال داشته است. حتی علت از دست رفتن بخش‌های بزرگی از ایران را که در آن جا اقلیت‌های مذهبی و قومی زندگی می‌کرده اند، باید در این گونه تغییر مذهب‌های تحمیلی جستجو کرد. این حقیقت تلخ، نه یک بار، بلکه بارها در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، چه پیش از اسلام و چه پس از آن رخ نموده است. از کشتار پبروان مزدک در عهد انوشیروان گرفته تا آزار ایرانیان سنی، زردشتی، مسیحی و کلیمی و پبروان دیگر کیش‌ها در زمان صفویه و قاجار و حتی در زمان کنونی.

یک بار در زمان شاه عباس دوم صفوی فرمان داده شد «که یهودیان سراسر

ایران باید به اسلام در آیند و آن یهودیان هم از ترس جان خود، به ظاهر مسلمان شدند ولی در باطن کماکان (همچنان) یهودی باقی ماندند.»

در این جا به یک مورد دیگر هم اشاره می‌شود، و چون خارج از موضوع بحث ما است از آن می‌گذریم.

فتحعلی شاه که برای «اشاعه ی دین مبین» و به «فتوای علمای اعلام» به آن سوی آرس لشکر کشیده بود؛ پس از بیست سال جنگ بیهوده و دادن تلفات فراوان سرانجام در سال ۱۸۲۸ برای بار دوم از سپاه روس و یا به قول خودشان «آرس» شکست خورد و آن را به نام پیروزی (!) در داخل کشور جشن گرفت. گوئی که از شکست اول که به بسته شدن عهد نامه ی گلستان منجر شد، درس عبرت نگرفته بود که این بار هم شکست خورد و مجبور گردید که عهد نامه ی خفت بار تر دیگری را امضاء کند. ژنرال پاسکه ویچ هنگام پیروزی بر سپاه فتحعلی شاه در ترکمن چای فریاد زد: «امروز انتقام گرجیان را گرفتیم.» لابد خواهید پرسید مگر قشون «ظفر نمون»، پیشتر چه دسته گلی به آب داده بود، که حالا پاسکه ویچ انتقام آن را می‌گرفت؟!

واقعیت این است که سی و دو سال پیش از این شکست خفت بار، یعنی در سال ۱۷۹۶، آغا محمد خان قاجار - عموی بزرگوار همین سلطان جم جاه اسلام پناه - هم برای «بسط و ترویج دین مبین و تبلیغ و ارشاد کفار»، به قفقاز لشکر کشیده بود که بهتر است داستان این لشکر کشی را از زبان نویسنده ی «روضه الصفا» بدانسان که نوشته است، عیناً در این جا نقل کنیم. وی ضمن تشریح محاصره ی تفلیس (پایتخت گرجستان) می‌نویسد (البته با ترجمه ی لغات دشوار به فارسی امروزی که در میان پرائنتر نقل می‌شود): «هفتاد تن از اعظام (بزرگان) آرامنه و گرجیه را در حضور پادشاه مجاهد غیور (!) گردن زدند... و وارد شهر تفلیس شدند. بهشتی دیدند بر از خواسته (مال و دارایی) و به غلمان (پسر بچه‌های خوشگل) و حورالعین (زنان سفید پوست درشت چشم) آراسته.»

فکر می‌کنید سپاهیان آغا محمد خان با دیدن این همه "حور و غلمان" که نظیر آن‌ها را طبق روایات مذهبی فقط در بهشت می‌توان یافت، چه عکس العملی از خود نشان دادند؟ بهتر است پاسخ این پرسش را هم خود نویسنده ی روضه الصفا بدهد. او می‌نویسد: «... دست به پغما بر گشادند و در فصح کواعب (تجاوز به دختران) و کشف متالیب (بیرون انداختن شرمگاه‌ها) اِعماض (چشم پوشی) نکردند. پَرَدِگیان (زنان و دختران) لاله روی، بی پرده در بازار و کوی همی تاختند و ناچار با صید افکنان قاجار همی ساختند.» مطلب که به این جا می‌رسد، خود نویسنده هم از بر زبان آوردن آن همه دد منشی و درنده خویی دچار شرمساری شده و می‌نویسد: «همان به این راز آشکار، نهفته باشد... انگار که گفتیم و دلی چند شکستیم. جمیع کشیشان را دست بسته به رود آرس در افکندند، و تمام کنیسه و کلیسا و معابد و مساجد (؟) آن‌ها را بر کنند. ۹ روز آن جا توقف شد و ۱۵ هزار اسیر بیرون آوردند...»

۴ - دکتر عزت الله همایونفر «کتاب جای پای شعر در زبان فارسی»، جلد سوم صفحه ی ۲۹۱ از انتشارات نیمروز چاپ لندن ۱۹۹۶.

۵ - Paskevich, Ivan Fyodorovich

۶ - به نقل از کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی»، نوشته ی دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، از انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه (چاپ ۱۳۴۸). روضه الصفا (یعنی باغ خرمی)، کتاب مفصلی است در تاریخ اسلام و ایران تا پایان سلطنت سلطان حسین

البته این یک طرف قضیه است، یعنی مطالبی است که توسط طرف غالب نوشته شده است و باید دید که طرف مغلوب و مظلوم چگونه شرح این جنایات را در صفحات تاریخ ثبت کرده است؟ خیلی دلم می‌خواست که نیم ساعتی در کلاس درس تاریخ در دانشگاه و یا دبیرستانی در یروان و یا تفلیس حاضر می‌شدم و احساس معلم و شاگرد را موقع باز گو کردن و شنیدن این داستان فجیع از نزدیک به چشم خود می‌دیدم!

یهودیان در راه پیشرفت

این گونه تغییر مذهب دادن‌ها، اثرات اجتماعی پیش بینی نشده‌ی دیگری هم در اسپانیا در پی داشت. دیری نپایید که این نودین‌ها (یهودیان تغییر مذهب داده)، از حقوق و مقام اجتماعی کاملاً مساوی با دیگر شهروندان بر خور دار شدند و در هایی بر رویشان گشوده شد که پیشتر حتی خواب آن را هم ندیده بودند.

یهودی‌های تیز هوش و سخت کوش که خود را از قید و بندهای جامعه‌ی بسته‌ی یهودی، رها شده می‌دیدند، با شتابی بی سابقه مقام‌های مهم مملکتی را یکی پس از دیگری در جامعه‌ی مسیحی اسپانیا اشغال کردند: مقام‌های دولتی (که تا آن زمان خرید و فروش می‌شد)، مقام قضاوت، اسنادی دانشگاه، مقام‌های روحانیت کلیسایی (که قابل خریدن بود)، حتی لقب‌های اشرافی و نام‌های خانوادگی اعیان که فقط از طریق وصلت با آن‌ها به دست می‌آمد. به همین خاطر بسیاری از ثروتمندان مسیحی یهودی الاصل، با طبقات اشرافی اسپانیا ازدواج می‌کردند. در آن روزها، عنوان‌ها و القاب دهان پرکنی وجود داشت که صاحبان آن‌ها جز همین لقب‌های تو خالی، چیز دیگری در چپته نداشتند. بستن پیمان زناشویی میان این اشراف زادگان آسمان جُل و نودینان پولدار به گونه‌ی چشمگیری گسترش یافت. به طوریکه اصل و نسب بسیاری از خاندان‌های معروف درباری اسپانیا به همین یهودیان تغییر مذهب داده می‌رسد. یکی از همین خاندان‌ها، خاندان سانت آنخل (Santángel) است که خزانه دار فرناندو و ایزابل^۷ بود و همان کسی است که کریستف کلمب را به کشف قاره‌ی امریکا و شاه و ملکه را به حمایت از طرح او تشویق کرد.

یکی دیگر از همین یهودی‌های تازه مسیحی شده، مارکس د ویه نا (Marqués de Villena) بود که به نوشته‌ی تاریخ نویسان، پس از پادشاه، پر قدرت ترین فرد در اسپانیا به شمار می‌رفت. او که از ایزابل، پیش از ازدواجش با فرناندو، خواستگاری کرده بود هنگام رفتن به یک جشن عروسی به طرزی مرموز و نا بهنگام فوت کرد.

بایقرا و شامل هفت جلد است، نوشته‌ی خاوند شاه معروف به میرخواند. رضا قلی هدایت سه جلد به آن افزوده و تاریخ سلسله‌های بعد از او را تا زمان خود نقل کرده است.

^۷ - در کتاب تاریخ فارسی نام این شاه و ملکه، فردیناند و ایزابلا نوشته شده است. برای آگاهی بیشتر در باره‌ی این شاه و ملکه، بخش دوم همین کتاب دیده شود.

در سرزمین سلطان نشین آراگون (Aragón)^۸ هم بزرگان جامعه با بستن پیمان ازدواج با این یهودی‌های تازه مسیحی شده، با آنها هم خون می‌شدند. مادر بزرگ خود پادشاه، و وزیرای عمده ی او همگی دارای اصل و نَسَب یهودی بودند.

چند قرن بعد، یک پزشک و روان شناس اسپانیائی به نام اووراته د سان خوان (Huarte de San Juan) تحقیقاتی انجام داد تا بداند چرا یهودی‌های تازه مسیحی شده، سریع تر از کهنه مسیحی‌های دیگر پیشرفت می‌کردند و نتیجه گرفت که: «این راز را باید در اصل و نَسَب یهودیت این افراد جستجو کرد زیرا کسانی که در شرایط دشوار زندگی می‌کنند احساساتی را در خود پرورش می‌دهند که بعدها به شکوفایی سریع استعدادهای آنان کمک می‌کند.» به عقیده ی برخی دیگر از پژوهندگان؛ در جامعه ای که اکثر افراد آن بی سواد بودند، یهودیان، و حتی فقیر ترین آنان، توجّه خاصی به تعلیم و تربیت داشتند و به فراگرفتن دانش‌هایی مانند حسابداری، بازرگانی و پزشکی اهمیت ویژه‌ای می‌دادند و بدین سان خود را برای پیشرفت و رسیدن به آینده‌ای بهتر آماده می‌ساختند.

نهال کینه با آب نفرت آبیاری شد

ترقی ناگهانی این یهودیان، در عرصه ی اقتصادی و اجتماعی، رشک و نفرت مسیحیان را به دنبال آورد. البته یهودیان فقیری هم وجود داشتند و حتی می‌توان گفت که اکثریت جامعه ی یهودی آن روز را افراد فقیر تشکیل می‌دادند و کسی هم کاری به کارشان نداشت. ولی آنچه که حسن حسادت مسیحیان را بر می‌انگیخت، وجود یهودی الاصل‌های انگشت شماری بود که خانه‌های مَحَقَر خود در محله‌های یهودی نشین را ترک کرده و در کاخ‌هایی واقع در بهترین محلات شهر ساکن شده بودند و به جای داشتن اسم‌های معمولی یهودی، لقب های دهان پرکنی را به دنبال اسم خود بَدَک می‌کشیدند. از این گذشته، هنگام رفتن به کلیسا جامه‌های زَرَبُفَت بر تن می‌کردند و طبق معمول آن زمان، گوهرهای پر بها به خود می‌آویختند. مسیحیان چشم دیدن «این دسته» از یهودیان را نداشتند. مردم حسود نمی‌توانستند ببینند که نوه ی فلان یهودی که تا دیروز حتی جایی برای مردن نداشت، حالا کلاه مخملی مروارید نشان بر سر می‌گذارد، و نمازخانه ویژه ای برای خود و خانواده‌اش در شبستان کلیسای شهر از آن خود دارد. مردم وقتی که می‌دیدند این نودینان تازه از راه رسیده با این سر و وضع در مراسم کلیسائی شرکت می‌کنند، این کار را گونه ای توهین به مقدسات مذهبی خود تلقی می‌کردند.

از دید آنان این گونه تغییر مذهب‌های فرصت طلبانه، فقط اهرمی بود برای صاف کردن جاده ی پیشرفت‌های اجتماعی و نه داشتن باور استوار و اعتقاد راستین به مسیحیت.

تخمی که از شک و بد بینی در زمین رشک و تنگ چشمی کاشته شده و با آب

^۸ - نام ناحیه ای است واقع در شمال شرقی اسپانیا و اکنون یکی از هفده ایالت خود مختار این کشور به شمار می‌آید.

کینه و نفرت آبیاری شده بود، کم کم به صورت بوته‌ای از «یقین» سر از خاک به در آورد. شایع شد که یهودی‌های مسیحی شده، به ویژه ثروتمندان آن‌ها، همچنان در نهان به حفظ دین قدیمی اجدادی خود ادامه می‌دهند. به این ترتیب، حسن حسادت مردم عوام در قالب ابراز تعصبات مذهبی شکل گرفت و بهانه‌ای به دست کهنه مسیحیان داد تا از آن طریق دقّ دلی خود را نه تنها بر سر یهودی‌ها، بلکه بر سر مسلمانان تازه مسیحی شده هم خالی کنند. **جرج هنری بارو (George Henry Borrow)**^۹ می‌نویسد: «هیزمی که وجود یهودی، عرب مسلمان و مسیحی پروتستان را در خود می‌سوزاند، با آتش رشک و آز شعله ور می‌شد و اگر کولی‌ای هم ثروتی داشت بدن او را هم در شعله‌های خود می‌بلعید...». در عوض اگر ذغال فروشی فقیر سرش را پائین می‌انداخت و به عبادت خود ادامه می‌داد، انگیزسیون کاری به کارش نداشت.

^۹ George Henry Borrow (1803 – 1881)

نویسنده، زبان شناس و جهانگرد انگلیسی که بیشتر مسافرت‌های خود را با پای پیاده انجام داده است. وی تحقیقات بسیار ارزنده‌ای در باره ی کولی‌های اسپانیایی دارد که در کتابی به نام "The Zincai: An Account of the Gypsies" (زینکالی‌ها: گفتاری در باره ی کولی‌ها) به چاپ رسیده است. اثر معروف دیگر او کتاب سه جلدی "The Bible in Spain" (انجیل در اسپانیا) نام دارد.